

ایران شناسی

دکتر احمد رضایی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پراکندگی اقوام در مازندران و گلستان

احمد رضایی*

چکیده:

آشنایی با فرهنگ دیرپای ایران زمین جز از طریق آشنایی با فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌های مردم این سرزمین میسر نمی‌باشد. برای دستیابی به این امر خطیر قاعدتاً باید مرزهای سیاسی را موقتاً به فراموشی سپرد، تا پس از ترسیم نقشه فرهنگی، آن قالب قبلی را احیا نمود، و در نتیجه بتوان در پرتو جغرافیایی منطقه این نقشه قومی - فرهنگی را توضیح داد.

برای دستیابی به این امر مهم، ابتدا مرزهای استانی مازندران و گلستان را نادیده می‌گیریم و به علت نزدیکی فرهنگی اقوام ساکن در خطه شمال ایران، ضرورت دارد که مرزهای گیلان را نیز نادیده گرفته و سپس به ترسیم نقشه پرنقش و نگار فرهنگ این منطقه بپردازیم. بنابراین در پرتو فرهنگ ایران زمین به عنوان یک کل؛ بخشی از زیبایی فرهنگ ایرانیان را می‌توان در این قالی پرنقش و نگار به نمایش در آورد.

کلید واژه‌ها: آنری، آماردها (مردها)، پادوسیان، تبرستان، ترک، ترکمن، تپیورها،

جوکی، طبرستان، گنار

مقدمه

در فاصله کوه‌های سر به فکر کشیده البوز که هرگز قتل مرتفع آن خالی از برف نیست و بزرگترین دریاچه جهان، بحر خزر^۱ که سطح آن از دریا‌های آزاد ۲۷ متر پائین‌تر و آب آن از دریا‌های دیگر کمی شورتر است، سرزمینی قرار گرفته که شامل مازندران، گلستان و گیلان می‌شود. این خطه زیبا که دست خالق در آفرینش زیبایی آن از چیزی فروگذار نکرده است، معجونی از آب و هوای متفاوت ایران را در خود جای داده است.

با پشت سر گذاشتن قتل سر به فلک کشیده و پربرف، مراتع غنی خودنمایی می‌کند که بستر مناسبی را برای زندگی مردم کوچ‌نشین فراهم نموده است. اهالی دشت‌نشین، این مردمان را "گالش" می‌نامند.

بعد از مراتع نیز با جنگل‌های انبوه روبرو می‌شویم که طبیعت بکر آن، مامن انواع زندگی‌های نباتی و حیوانی است که اکوسیستمی بدیع برای زندگی انواع جانوران و گیاهان و درختان سر به فلک کشیده فراهم کرده است که نمونه آن در سایر نقاط ایران کمتر یافت می‌شود.

با کاهش ارتفاع کوه‌ها و پدیدار شدن دشت، سرزمین حاصلخیزی رخ می‌نماید که انواع مرکبات و پنبه آن، بخش عظیمی از نیازهای سایر مناطق ایران به این محصولات را برآورده می‌سازد. گاهی فاصله کوه تا دریا کمتر از چند صد متر است و گاهی نیز این فاصله بیشتر از ده‌ها کیلومتر نیز می‌شود. حد شمالی این سرزمین را دریاچه یا دریای مازندران دربر گرفته است که علاوه بر منابع غنی آبیان، تأثیر بسیار شگرفی بر آب و هوای منطقه بر جای گذاشته، به طوری که به قول فردوسی، زمین پرنگار و هوای نه گرم و نه سرد و همیشه بهار را به وجود آورده است.

شرایط جغرافیایی، منطقه را به دژی تسخیرناپذیر تبدیل کرده، به طوری که اقوام مهاجم کمتر موفق شده‌اند تا این سرزمین را به زیر سلطه خود درآورند و به‌عنوان بخشی از فلات ایران، خطوط اصلی فرهنگ اصیل ایرانی را در خود نگاهداشته و آن را به نسل‌های بعد منتقل نمایند. اصالت فرهنگی این سرزمین نیز تا حدودی مدیون گیل مردان و طبرستانی‌هاست که کشورگشایانی مانند اسکندر و تیمور را به زانو در آوردند و آنان را وادار ساختند تا در مقابل دلاوری‌های مردمان

این منطقه، سر تعظیم فرود آوردند. حتی امویان و عباسیان نیز موفق به فتح این سرزمین نشدند، مگر زمانی که مردم این سرزمین داوطلبانه پیروی از آل علی (ع) را به عنوان مذهب خود برگزیدند. وجود آب و هوای معتدل و زیبایی و صف ناپذیر آن و برخاستن بنیانگذاران سلسله‌های حکومتی از این سرزمین، سبب طولانی شدن عمر حکومت‌های محلی شده و در نتیجه پادشاهان ایران را وادار کرد تا برای حفظ سرحدات خود اقوام متعددی را به این سرزمین گسیل داده و از آنان به عنوان کادر محافظ خویش استفاده کنند. به طوری که اشرف (یا بهشهر فعلی) را پایتخت دوم صفویه نامیده‌اند. لذا علی‌رغم وجود موانع طبیعی در برابر اقوام مهاجم غیرایرانی، سیاست‌های سلسله حکومت‌های ایرانی باعث شده تا اقوام متعددی از سایر نقاط ایران در این ناحیه ساکن شوند.

بررسی پراکندگی اقوام ساکن در این منطقه که از زمان‌های بسیار دور اتفاق افتاده به دلایل زیر کار دشواری است:

اول: کثرت نظریات در تعریف قوم، شمار اندک جمعیت اقوام مهاجر و یکسان شدن ویژگی‌های فرهنگی آنها در مقیاسی گسترده به طوری که با استفاده از ابزار مردم‌شناسی نمی‌توان تفکیک قاطعی میان این گروه‌ها قائل شد و لذا تنها ملاک باقیمانده قابل اتکا (از میان تفاوت‌های مذهبی، نژادی، زبانی و ...) گویش است که به عنوان معیار اصلی دسته‌بندی گروه‌های قومی در این تحقیق برگزیده شده است.

دوم: این بررسی از اولین گام‌هایی است که در مورد این موضوع برداشته می‌شود و سنت علمی معتبری در این موضوع خاص وجود ندارد و داده‌های موجود آن بسیار کلی است. بنابراین دستیابی به اطلاعات دقیق و جزئی‌تر نیاز به "مطالعه موردی" ^۱ دارد.

سوم: با قبول دو پیش‌فرض قبلی، اصولاً اقوام ساکن در این خطه از ایران، به سه گروه عمده تقسیم می‌شوند:

۱- گروهی که ممکن است نژاد، زبان و آداب و رسوم آنان با دیگران متفاوت باشد. برای نمونه می‌توان به قزاق‌ها، گرجی‌ها و ترکمن‌ها اشاره کرد که ویژگی قوم بر آنان قابل اطلاق است.

۲- گروه‌هایی که فقط زبان و برخی تفاوت‌های فرهنگی آنان با مردم متفاوت است از جمله ترک‌ها، سیستانی‌ها، گُردها، لُر‌ها و عرب‌ها که پذیرش تعریف قوم برای آنان باید با تسامح انجام گیرد. برای نمونه می‌توان به ترک‌های ساکن قائم‌شهر، گُردهای زاغمرز و عرب‌های ساکن اطراف بابل اشاره کرد.

۳- گروه سوم نه تنها اطلاق قوم بر آنها صحیح نیست، بلکه طوایف گوناگونی هستند که بیشتر در افکار عمومی به عنوان خاص شناخته می‌شوند و حتی ویژگی طایفه و ایل نیز به طور مطلق بر آنان قابل اطلاق نمی‌باشد و از همبستگی قومی و قبیله‌ای در حد ضعیفی برخوردارند که می‌توان از نیایی‌ها یا فیروزجائیان بابل نام برد. در این مقاله تنها گروه‌های اول و دوم مورد بررسی قرار می‌گیرند.

وجه تسمیه مازندران و طبرستان

قسمتی از اراضی زرخیز و پربوکت ایران در شمال که دست طبیعت از هیچ گونه آرایش و نعمت در آن دریغ نکرده است، خطهٔ مازندران یا طبرستان را تشکیل داده است. «سرزمینی که بین دو ولایت گرگان و گیلان در کنار دریای خزر قرار دارد، در تواریخ باستانی به نامهای مازندران و طبرستان و احیاناً رویان خوانده شده است.» (۱) علت نامگذاری این منطقه با توجه به اسناد تاریخی موجود به شرح زیر می‌باشد:

«صنیع الدوله در کتاب التدوین فی جبال الشروین به نقل از یاقوت حموی و مورخین دیگر اسلامی نوشته است که بواسطهٔ وجود جنگل‌ها در این منطقه که طبعاً برای بریدن درخت‌ها و ساختن خانه‌ها و همچنین مصونیت از حملهٔ حیوانات درنده در جنگل‌ها، اهالی ناچار به حمل اسلحه و ادوات مدافعه بوده و غالباً مردم آنجا با تبر مسلح و هیچ وقت بدون این حربه بیرون نمی‌آمدند، لذا نام طبرستان مشهور شده است و در تعریب تا منقوطة به (ط) تبدیل گردیده مثل تهران که طهران شده است.» (۲) مطابق تحقیقات دانشمندان قرن اخیر و خاورشناسان «چون در قدیم طایفه تپوران یا تاپوران در آن سرزمین سکونت داشتند، لذا تپورستان نامیده شده و نام طبرستان که امروزه شایع است، شکل فارسی صحیح آن تاپورستان است. چنانکه در سکه‌هایی که پادشاهان آنها در قرن‌های نخستین هجری زده و اکنون به فراوانی یافت می‌شود نیز نام سرزمین با خط پهلوی تاپورستان نقل شده است.» (۳)

در مورد معنای کلمه (طبر) پیش از الحاق به پسوند "ستان" و یا درباره طبرستان به صورت اسم مرکب، اختلاف نظر وجود دارد. «طبر در زبان محلی به معنی کوه است. بنابراین طبرستان یعنی کوهستان.» (۴) به نظر بارتلد «کلمه طبرستان تحریف و تعریبی از تاپورستان است که نام آن حتی روی سکه‌های دوره ساسانی دیده می‌شود.» (۵)

ابوالفداء در تقویم البلدان در وجه تسمیه طبرستان از لغت‌سازی عامه پیروی می‌کند و می‌گوید: «چون مردم آن سرزمین به مناسبت جنگل‌های انبوه، غالباً از "تبر" برای همیزم‌شکنی استفاده می‌کردند به همین علت ناحیه مزبور، طبرستان نامیده می‌شد.» (۶)

«ابن اسفندیار و یاقوت می‌نویسند نام مازندران به جای طبرستان فقط از زمانی نسبتاً اخیر متداول شده ولی به گفته زکریای قزوینی ایرانیها طبرستان را مازندران می‌خوانده‌اند.» (۷)

اینکه این تغییر نام از چه زمانی مصطلح گشته و در بین مردم رایج شده است، از نظر جغرافی نویسان اطلاع چندانی در دست نیست. ولی لازم به ذکر است که "در قرن هفتم هجری قمری که مقارن حمله مغول می‌باشد، استعمال نام طبرستان گویا متروک و اسم مازندران جانشین آن شد که از همان تاریخ نام مرسوم این ایالت گشت." (۸)

مؤلفان ایرانی کلمه "مازندران" را به چند دسته معنی می‌کنند. از "قراری که جمعی تفسیر می‌کنند، مازندران یعنی ولایت واقع در داخل کوه‌های "ماز" که از سرحدات گیلان تا شهر "جاجرم" بسط یافته است. جمعی دیگر، مازندران را مشتق از ماز دانسته‌اند و ماز دیواری بوده که گویا در قرن نهم مازیار بن قارن، خداوند مازندران، ساخته بود. اما جمعی را عقیده بر این است که مازندران از اسامی قدیمی است و کلمات اوستا را راجع به "دیوهای مازان" مربوط به مازندران می‌دانند." (۹) در کتاب اوستا در آبان شیت (بند ۲۲) از دیوان مازن یا مازاینیاوئو یاد شده است. (۱۰) دارمستر معتقد است که صورت اصلی اصطلاح مازندران، مزن‌تر بوده که بعدها مازندران شده است و آن به معنی به سوی و جانب مازن است. (۱۱) آن‌چه که مسلم است، این ناحیه به نامهای طبرستان و مازندران خوانده می‌شود و در زبان‌ها به نام مازندران رایج است. نام مازندران در شاهنامه فردوسی نیز به صورت یک ایالت داستانی و جایگاه دیو سفید یاد شده است. (۱۲)

جغرافیای تاریخی مازندران و گرکان [گلستان]

اطلاعات و داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که تا قرون اولیه اسلامی، ذکری از نام مازندران یا حتی طبرستان در هیچ منبعی نیامده است. (۱۳) فقط در کتاب اوستا، عبارت "از دیوان مازن" آمده است. (۱۴)

مازندران در آغاز جایگاه دیوان مزنی بوده و ظاهراً خود مازندرانیان در آنجا خارجی به شمار می‌رفته‌اند و با مردم بومی شباهت نداشته‌اند. (۱۵) اما نکته‌ای این امر را مشتبه می‌سازد که مراد از دیوهای مازندرانی، همان انسان نئاندرتال می‌باشد، به ویژه باقیمانده‌های استخوان‌هایی که از غار کمر بند بهشهر در اثر حفاریات باستان‌شناسی به دست آمد، نظیر جمجمه دختری ۱۲ ساله از نوع انسان نئاندرتال^۱ (۱۶) این موضوع را تأیید می‌کند.

نیاکان اصلی مردم این منطقه "مردها" و تیپرها" بوده‌اند. از این رو تاریخ مازندران نگاهی به تاریخ مردها و تیپرها ضروری است. مردها و تیپرها دورۀ هخامنشی اهمیت زیادی داشتند و به عقیده‌ای هخامنش (۷۳۰ پیش از میلاد) و به قول دیگر کوروش کبیر (۵۲۹ - ۵۵۰ ق. م) بنیانگذار شاهنشاهی ایران، پسر چوپانی از خانواده‌ی مردها بود که بعد به پارس رفت و به پادشاهی رسید. بدین سبب هنگام جهانگشایی و کشورگیری کوروش کبیر چندین هزار (در فتح بابل) چریک سواره و پیاده از مردم طبری در سپاه او بودند.

هم‌چنین در جنگ‌های بین ایران و یونان در زمان خشایار شاه، در حمله اسکندر مقدونی و در جنگ گوگمل وظیفه بزرگی را در دست داشتند. نگهبانی داریوش سوم و خاندان سلطنتی ایران نیز از جمله وظایف آنان بود. در دورۀ هخامنشیان زبان و آئین آنان تغییراتی کرد. یعنی پس از آمدن آریاها و آمیزش با آنها، این امر حاصل شد.

اسکندر پس از شکست داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی و تصرف پایتخت ایران مجبور شد تا با مردها و تیپرها بجنگد ولی به علت وجود جنگل‌های انبوه و کوه‌های مرتفع بهره‌ای نبرد و ناچار به عقب‌نشینی شد و فرهاد را به ساتراپی در مازندران باقی گذاشت. در دورۀ سلوکی‌ها (جانشینان اسکندر) خانواده‌ی فرهاد نیز پادشاهی طبرستان را در دست داشته و باجگذار دولت مرکزی بودند. (۱۷)

وضع حکومت مازندران در دوره اشکانیان تاریک است و گمان می‌رود که بازماندگان فرهاد یکی پس از دیگری حکومت آنجا را در دست داشتند و طبق تحقیقات، در عصر اشکانیان حکومت شرقی طبرستان با خاندان گودرزیان، از رجال بزرگ و نام‌آور عهد اشکانی بوده است به هر حال سرزمین طبرستان و گرگان به‌ویژه منطقه کوهستان از جمله منطقه وسیع "هزار دلیل" به مناسبت نزدیک بودن آن به پایتخت دوّم اشکانیان، مورد توجه بوده است. (۱۸)

مازندران (طبرستان) (۲۷) در دوره ساسانیان (۶۵۱ - ۲۲۴ م)

گویند چون اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی در سال ۲۲۴ میلادی بر اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی در هرمزگان خوزستان غلبه یافت و دولت ۴۷۴ ساله اشکانی را منقرض کرد، جهت برجیدن بساط حکومت ملوک الطوائفی و تمرکز قدرت در پایتخت، به دستور "تسّر" نامه‌ای برای نود تن از پادشاهان کوچک ایران نوشت و آنان را به فرمانبرداری و باجگذاری اندرز داد. از جمله برای پادشاه تبرستان بنام ویشتاسپ - گشتاسپ - گشنسب نامه‌ای ارسال داشت که در تاریخ به نامه تسّر معروف شده است. البته بعد از رد و بدل شدن چند نامه، پادشاه تبرستان تسلیم شد و نزد اردشیر شتافت و مورد نوازش وی قرار گرفت و مجدداً با همان سمت به تبرستان روانه شد [۲۲۶ م]. این خاندان تا سال ۵۲۸ میلادی در مازندران حاکم بودند. در این سال کاووس پسر بزرگ قباد بر مازندران حکم می‌راند، اما چون سرسپرده و طرفداری سرسخت مزدک بود به فرمان قباد از حکومت برکنار و کیوس رسماً به پادشاهی تبرستان منصوب گردید. پایتخت او هزار جریب کیاسر و به قولی آمل و دوران حکومتش از سال ۵۲۸ تا ۵۳۷ م. بوده و به علت اختلافی که بین کیوس و برادر کوچکش خسرو (انوشیروان) بر سر جانشینی پدر پیش آمد، دستگیر شد و در زندان فوت کرد. پس از او شاهپور برادرزاده انوشیروان، به تبرستان رفت و در آتشکده کوسان در نزدیکی بهشهر و یا در اطراف کیاسر دشت هزار جریب بسر برد. (۱۹) بعد از مرگ کیوس بن قباد، انوشیروان حکومت تبرستان را به خانواده زرمهری سپرد و آنان زرمهر آمل را به پایتختی برگزیدند. مورخین اطلاعات دیگری در این زمینه ارائه ندهاده‌اند و فقط مدت حکومت آنان را ۱۰۸ سال نگاشته و آخرین پادشاه آنان را آذرولاش نام برده‌اند.

مازندران (طبرستان) بعد از اسلام

پس از ظهور اسلام حتی هنگامی که خلفای راشدین، بنی‌امیه و بنی‌عباس نفوذ سیاسی مذهبی خود را از کرانه‌های اسپانیا تا مرزهای چین گسترانده بودند، هنوز در طبرستان پادشاهانی از نسل اشکانیان یا ساسانیان حکومت داشتند. اینان از اواخر ساسانیان هر کدام در قسمتی از کرهستان‌های صعب‌العبور (گاه در جلگه هم قدرت داشتند) در طبرستان با نام مخصوص (چرشاه، ملک‌الجبال، اسپهبد و غیره) حکومت می‌راندند. این سلسله‌ها به ترتیب زیر تشکیل شده بودند:

اعراب در طبرستان

حمله اعراب مسلمان به طبرستان

گفتار مورخان دربارهٔ اولین حملهٔ سیاسی اعراب به سرزمین تبرستان، گوناگون است. آن چه مسلم به نظر می‌رسد، شالودهٔ تصرف مناطق شمالی ایران هنگام خلافت عمر (۲۳ هجری قمری) نهاده شد و اولین بخشی از تبرستان که به تصرف در آمد، بخش کبودجامه (شرق شهرستان بهشهر کنونی) بوده است. (۲۰) و به نقل مرعشی در تاریخ طبرستان، در زمان حمله عرب به ایران نخستین سردار اسلام که به مازندران لشکر کشید، سعدبن العاص بود، وی امارت "گونه" را داشت و در سال ۳۰ هجری تمشیه (نزدیک کردکوی) در سرحد گرگان و ناحیه را متصرف شد.

در سال ۹۸ هجری، در روزگار خلافت سلیمان بن عبدالملک هفتمین خلیفه بنی‌امیه، یزیدبن مهلب فرمانروای عراق و خراسان، آهنگ تصرف گرگان و طبرستان را کرد و پس از قتل عام مردم این سامان، به شهر تمشیه (نزدیک کردکوی) رسید. یزیدبن مهلب پس از عبور از کبودجامه و میاندورود وارد ساری شد و در خانهٔ اسپهبد فرود آمد. اما بعداً کاری از پیش نبرد و مجبور به عقب‌نشینی شد.

در دورهٔ منصور، دومین خلیفه عباسی به استثناء ابوالعباس طوسی و خالدبن برمک که هر دو ایرانی بودند و با مردم به مدارا رفتار می‌کردند، بقیه حکمرانان عرب طبرستان، ستمهای فراوان نموده‌اند تا اینکه نوبت به عبدالحمید مضروب که مرکز حکومتش ساری بود رسید. این

حکمران هم مردی ستمگر و سختگیر بود، مالیاتها را افزایش داد و برای گرفتن آن، اهالی را سخت شکنجه می‌کرد و سایر مامورین خلیفه نیز زنان و دختران مردم را به زور تصاحب می‌کردند. این بود که سران قوم مازندرانی ناچار به دور باقیماندگان خاندان سلطنتی قدیم که در منطقه کوهستانی (هزار جریب و سوادکوه) حکومت می‌کردند، جمع شده و آنان را برای شورش به کمک طلبیدند. «چون خبر به خلیفه رسید، سالم فرغانی را که به شیطان فرغانی نامور بود به طبرستان گسیل داشت که سر و نداد هرمز را بیاورد...» ولی خبر کشته شدن سالم به مهدی خلیفه عباسی رسید. بر خلیفه بسیار گران آمد، زیرا او را با هزار سوار برابر می‌گرفت و امید فراوانی به وی داشت. خلیفه خشمگین و بر تافته، با امرای درگاه مشورت کرد و «فراشه» نامی را با ده هزار مرد به تبرستان روانه داشت. اما بعد از چندی که فراشه هم از نداد هرمز شکست خورد، دیگر نیروهای فراشه امان طلبیدند و فراشه را دست بسته به پیشگاه آوردند و گفتند دشمن شما فراشه به دستور و نداد او را گردن زدند. (۲۱) از این به بعد بود که سپاهیان از طرف خلفا به مازندران گسیل شدند، اما سرانجام ماجرا به صلح انجامید و مجدداً آئین اسلام در قسمت جلگه رواج پیدا کرد و نواب خلفا در ساری و آمل مستقر شدند تا اینکه نوبت به حکومت مازیارین قارن رسید.

قیام مازیارین قارن

او پسر اسپهبد قارن دوم از دودمان سوخرائیان است و چون پدر مازیار مورد تکریم و احترام مامون خلیفه مقتدر عباسی قرار گرفته بود، مورد خشم پادشاه هزار جریب، اسپهبد شهریار یکم از دودمان باوندیان قرار گرفت و قسمتی از قلمرو قارن پدر مازیار را به زور ضمیمه سرزمین هزار جریب کرد. مازیار پس از مرگ پدر تقاضای ملک پدر نمود و همین موجب بروز جنگ و شکست مازیار و فرار او به ری شد و از آنجا به بغداد و نزد مامون رفت و اسلام اختیار نمود و به نام محمد مولى امیرالمومنین و به لقب ابوالحسن موسوم شد. مامون به صلاح‌دید مشاورین خود مازیار را به سمت نایب الخلیفه در کوهستانات تبرستان شرقی منصوب و روانه تبرستان کرد. جنگی مابین مسلمانان و رومیان در گرفت و مامون عازم جبهه جنگ گردید و وقتی خبر حرکت مامون به سمت روم شرقی در تبرستان منتشر شد، مازیار از فرصت استفاده کرد و

مخالفین خود را منکوب و مطیع ساخت و بیگانگان را از تبرستان اخراج نمود. مأمون ضمن مراجعت از جنگ رومیان در سال ۲۱۸ فوت کرد و برادرش معتصم به خلافت رسید. از دوره‌های دیگری که بر مازندران گذشت، اطلاعی در دست نیست ولی در قرن چهارم و پنجم هجری کشمکش آل زیار و آل بویه از یک طرف و سامانیان و غزنویان از طرف دیگر در تبرستان است که سرانجام اغلب اوقات تبرستان به دست ماموران زیاریان اداره می‌شده است.

در سال ۶۰۶ هجری قمری طبرستان و کبودجامه به دست سلطان محمد خوارزمشاه افتاد. هنگامی که سلطان محمد خوارزمشاه از جلوی سپاهیان خونخوار مغول فرار و به جزیره آبسکون پناه بُرد او [رکن‌الدین کبودجامه] (۲۲) به راهنمایی مغولان جهت دستگیری سلطان برخلاف سایر امرای مازندران پرداخت و مغولان را به جایگاه خوارزمشاه هدایت کرد. در مورد وضعیت مازندران در زمان مغولان و تیموریان همین بس که گفته می‌شود مغولان در مازندران با مقاومت زیادی مواجه نشدند. در زمان آنان شهر استرآباد و آمل مهمترین مراکز طبرستان بودند. طغای تیمور آخرین نماینده سلسله مغولان ایران در استرآباد سلطنت کرد. پس از قتل وی (۷۳۲ ه. ش) استرآباد و قسمت شرقی مازندران به تصرف امیرولی درآمد که به سال ۷۶۲ ه. ش از تیمور شکست خورد. در ۷۷۱ ه. ش تیمور از میان جنگلهای انبوه به مازندران حمله کرد و راهی از استرآباد به ساری بازکرد. تیمور پس از گشودن قلعه ساری عده کثیری از سادات مازندران را با کشتی از راه دریا و بعد از راه جیحون به خوارزم و سمرقند و تاشکند تبعید کرد. ظاهراً این اقدام به قول وی برای تنبیه راقضیان شیعه به عمل آمده است. بعد از مرگ تیمور، سادات طبرستانی با اجازه شاهرخ پسر او، به مازندران بازگشتند و به‌عنوان امیران باجگذار تا اواخر قرن دهم ه. ش در آن نواحی سلطنت کردند (۲۳) و از آن به بعد مازندران به کلی به دست شاه عباس و پادشاهان صفویه افتاد. در این زمان یعنی در عصر تیموریان، گروهی از سادات به نام مرعشیان که خود را فرزندان و نواده علی مرعشی از مرعش (شهری است میان شام و روم در سوریه امروزی و از ساخته‌های مروان آخرین خلیفه اموی می‌باشد) به ایران آمده و در شهرستان قزوین و مازندران جای گرفتند. این عده که در مازندران بودند، حکومتی را تشکیل دادند. (۲۴)

پس از برجیده شدن بساط حکومت ملوک‌الطوایفی در طبرستان، استقرار امنیت این منطقه مورد توجه شاه عباس بزرگ صفوی (۱۰۳۸-۹۹۶ ه. ق) و شاهان بعدی قرار گرفت و مکرّر به

این صفحات یا به عنوان شکار و یا پس از احداث فرح‌آباد در سال ۱۰۲۰ هجری و اشرف‌البلاد (بهشهر کنونی) در سال ۱۰۲۱ هجری جهت استراحت می‌آمدند. به طوری که این شهر پایتخت دوم شاه عباس گردید ...

از حوادث مهم اواخر سلطنت شاه عباس دوم، حمله قزاقان به سواحل رود دن و ساکنین روسیه به شمال ایران از جمله شبه جزیره میانکاله و حومه اشرف و آتش زدن قصور بندر فرح‌آباد در سال ۱۶۶۸ میلادی [۱۰۴۷ ه.ش] ... می‌باشد. در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۱۵ - ۱۰۷۷ ه.ش) نیز مهمترین واقعه در مازندران و استرآباد این بود که شخصی بنام آدینه حواین خوانی با عده‌ای از افراد ناراضی بر دولت یاغی شد، ولی کلبعلی خان حاکم این منطقه ... به پیکار او رفت و آدینه را کشت و به شورش خاتمه داد. پس از آن نادرشاه افشار، ایران و مازندران را از تسلط ترک و روس و افغان نجات داد. (۲۵) از کارهای مهم نادر در مازندران، کوچاندن عده‌ای از افاغنه به حدود اشرف (قره تپه) است. نادر پس از فتح هند و ماوراءالنهر برای سرکوبی لزگی‌ها از طریق مازندران عازم قفقاز شد و مدتی در اشرف توقف کرد (البته در قره تپه) بعد از قتل نادرشاه در سال ۱۱۲۵ ه.ش (۱۷۴۷ م) ایران از جمله مازندران و استرآباد دچار هرج و مرج و آشوب و بلوا شد و بالاخره منجر به تاسیس سلسله قاجاریه (۱۳۴۴ - ۱۲۱۰ ه.ق) گردید... از جمله مهمترین وقایع در این استان بخصوص در شهرستان بهشهر جنگهای محمدحسن خان قاجار با سرداران کریم خان زند است. (۳۶) آقامحمدخان قاجار سرسلسله قاجاریه، ساری را پایتخت خود قرار داد (۳۷) و در سال ۱۱۶۵ هجری، محمدحسن خان قاجار بر گرگان و مازندران و گیلان استیلا یافت. (۳۸) بالاخره بعد از سلسله قاجاریه است که دوران جدیدی بر ایران حاکم می‌شود و سلسله جدیدی بنام پهلوی روی کار می‌آید.

دین و مذهب مردم مازندران

وجود آتشکده‌های بسیار در بعضی از نقاط مازندران نشان می‌دهد که در قدیم اهالی طبرستان پیرو دین زرتشت بودند. به طوری که اطلاع داریم در اوایل ظهور دین اسلام و تصرف ایران به دست اعراب، اهالی آن دیار از قبول اسلام سرباز زده و تا اوایل قرن سوم هجری برای حفظ کیش نیاکان خود با مهاجمین در پرخاش و پیکار بودند. عاقبت سادات بنی فاطمه که در

مبارزات ضد خلفا طرف توجه و استقبال عمومی قرار گرفته بودند، بتدریج دیانت اسلام را به طریق زیدیه در مردم مازندران تبلیغ و گسترش دادند. (۲۹) حسین اسلامی در کتاب خویش اشاره دارد که دکتری که در ۱۲۷۶ هجری به ساری آمده بود درباره تاریخ بنای مسجد جامع عقیده دارد که مسجد جامع ساری پیشتر آتشکده بود و معروف است که آرامگاه فریدون (شاید منظور همان سه گنبدان معروف است)، نزدیک آن است که امروزه نشانی از گور او وجود ندارد. (۳۰) بعدها بواسطه قرابت حکام مازندران با سلاطین صفویه مذهب شیعه اثنی عشریه جایگزین مذهب زیدیه شد. (۳۱)

اما مؤلف کتاب تاریخ طبرستان و رویان مازندران اعلام می‌دارد که اسلام در اوایل قرن دوم هجری جایگزین دین مزدیسنا و آتش پرستی در طبرستان شد. در این عصر حکام عرب که از طرف خلیفه در آنجا فرمانروایی می‌کردند، همه سنی مذهب بودند. چیزی نگذشت که داعیان علوی بر قسمتی از مازندران تسلط یافتند و به اشاعه مذهب تشیع و به خصوص تبلیغ عقاید مذهب زیدیه پرداختند. ولی اسپهبدان طبرستان و رستم‌دار برای تقلیل نفوذ اعیان شیعه رعایای خود را به قبول آئین تسنن وامی‌داشتند. همچنین عده کثیری از طرفداران مذهب اسماعیلیه در نواحی کوچک وجود داشتند. این نواحی توسط ختاشین یا طرفداران حسن صباح به تدریج اشغال می‌شد.

بعد از مدتی طولانی، دین مزدیسنا به کلی از میان رفت و مذهب تشیع در زمان حکومت سادات مرعشی (۷۶۰ هجری) مذهب رسمی مازندران شد. در حال حاضر مطابق سرشماری ۱۳۷۶ حدود ۹۹/۷ درصد مردم این خطه مسلمان و کمتر از ۰/۲٪ زرتشتی و حدود ۰/۱٪ نیز مسیحی می‌باشند. (۳۲)

زبان و گویش مردم مازندران

زبان قدیم اهالی قسمت جنوبی دریای مازندران و جبال طبرستان، پهلوی بوده و به این زبان تکلم می‌نمودند و در حال حاضر هم در زبان مردم آن سامان کلمات و لغات پهلوی بسیار است و بلکه می‌توان گفت نیمی از تمام کلمات و لغات آنها پهلوی است. (۳۳) هم اکنون گویش‌های مختلفی در زبان مردم مازندران رایج است که بررسی‌های انجام شده وجود ۱۴ گویش و زبان

مختلف شامل مازندرانی، فارسی، ترکی، بلوچی، ترکمنی، کردی، زابلی، تاتی، عربی، گوداری، روسی، کتولی، اقتری و لُری را در این منطقه روشن می‌سازد (۳۴) که این خود دلیل مهاجرت‌های زیادی می‌باشد که در این ناحیه و این استان صورت گرفته ولی به‌طور کلی زبان اصلی این استان فارسی با گویش مازندرانی و در قسمت شرق این استان ترکی و ترکمنی می‌باشد.

اقوام مهاجر و ساکن در مازندران و گلستان

همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، در این بررسی ما در صدد هستیم تا اقوامی را مورد بررسی قرار دهیم که ویژگی قوم بودن آنان و یا تفاوت زبانی آنها با مردمان اصلی این منطقه تا حدودی مشخص باشد. لذا مردمانی که به علت همجواری با منطقه و ارتباط فرهنگی و اقتصادی به‌طور طبیعی در این منطقه ساکن شده‌اند مورد توجه نمی‌باشند. بنابراین بحثی از شه‌میرزادی‌ها و یا سمنانی‌هایی که به قائم‌شهر، ساری و به‌شهر مهاجرت کرده‌اند و یا گُجوری‌ها که به نور و طالقانی‌ها و الموتی‌ها که به تنکابن مهاجرت کرده‌اند به میان نخواهد آمد. در مورد گیل‌ها و تاتی‌های مقیم این منطقه که در سرتاسر این دو استان پراکنده هستند نیز بحثی نخواهیم داشت. در این بخش از مقاله ابتدا سیر این مهاجرت‌ها در کُتب و نوشته‌های تاریخی پی‌گیری می‌شود. سپس با استفاده از تحقیق میدانی که با روش مصاحبه به همین منظور انجام گرفته است، سعی داریم که خطوط کلی این نقشه قومی و فرهنگی را ترسیم نمائیم. بدین منظور از شرق به غرب این منطقه به تفکیک ترکمن‌ها، ترک‌ها، لُر‌ها و کُردها سپس گروه‌های کوچک قومی مانند جوکی‌ها، عرب‌ها، گرجی‌ها را بررسی خواهیم نمود.

ترکمن‌ها

طبق آنچه که از منابع تاریخی استنباط می‌شود، مهاجرت اولیه ترکمن‌ها در سال ۴۰۰ هجری از سواحل جیحون آغاز شده و در دشت گرگان و بخش‌هایی از ترکمنستان فعلی ساکن شده‌اند. حکومت سلجوقیان بر پهنه وسیعی از ایران و مناطق مسلمان‌نشین دیگر، سبب اسکان این گروه در منطقه مورد نظر شده است. هرچند برخی مورخین معتقدند که عبور آنان از رود اترک و ورودشان به دشت گرگان به زمان آقامحمدخان قاجار برمی‌گردد. حمایت ترکمن‌ها در به

قدرت رسیدن خان قاجار باعث شد که مجوز عبورشان از اترک صادر شود تا در سرزمین فعلی اسکان یابند.

منطقه‌ای که ترکمن‌های ایران در آن زندگی می‌کنند، شامل دو ناحیه کوهستانی و دشت می‌باشد. منطقه کوهستانی آن در مشرق دشت گرگان تا شمال غربی و مغرب بجنورد و مراوه تپه می‌باشد و منطقه دشت نیز در جنوب رودخانه اترک قرار دارد که از حوالی رود گرگان تا نوار مرزی ایران و ترکمنستان و دشت ادامه می‌یابد.

ترکمن‌های ایران از سه طایفه بزرگ گوکلان، یموت و تکه تشکیل شده‌اند که گوکلان‌ها در نواحی کوهستانی شرق و دشت گرگان و اطراف بجنورد ساکن و یموت‌ها در دشت گرگان و گنبد سکونت دارند و دارای دو شعبه‌اند، آتابای و جعفربای که جعفربای‌ها شامل چهار تیره یارعلی، نورعلی، شیرعلی و میرعلی می‌باشند. تکه‌ها اکثراً در ترکمنستان و تعداد کمی از آنان در ایران هستند. زبان آنان ترکمنی و مذهب‌شان اسلام حنفی می‌باشد و از نظر داد و ستد فرهنگی به علت قرابت مذهبی با بلوچ‌های مهاجر به این منطقه بیشتر با آنها مراوده دارند.

زندگی آنان پس از یکجانشینی اجباری اعمال شده توسط رضاشاه، اغلب دامداری و کشاورزی است. گروهی از آنان که در نزدیکی دریا زندگی می‌کنند، از طریق صید و شکار امرار معاش می‌کنند. برخی نویسندگان حاجیلرها [اسم قبلی مینودشت] را نیز از بازماندگان ترکمن‌ها می‌دانند. (۳۵)

نظر به اینکه فصلنامه مطالعات ملی در شماره (۴) بحث مفصلی راجع به ترکمن‌ها مطرح و سایر ابعاد زندگی آنها را مورد بررسی قرار داده است و از طرف دیگر، محققین زیادی نیز در این مورد تحقیقات متعددی انجام داده‌اند، از بحث تفصیلی آن خودداری می‌شود. (۳۶)

ترک‌ها و آذری‌ها (۳۷)

بعد از ترکمن‌ها، دومین گروه قومی ساکن مازندران و گلستان ترک‌ها و آذری‌ها می‌باشند که در سرتاسر منطقه پراکنده‌اند و هرچه از شرق استان‌ها به غرب آن نزدیک شویم از تعداد آنان کاسته می‌شود.

قدمت اقامت ترک‌ها و آذری‌ها در منطقه به دوران گذشته بر می‌گردد. به طوری که قاجارها از میان طوایف ترک زبان "اشاقه باش" و "بوخاری باش" برخاسته‌اند. علاوه بر روستاهای منطقه

گرگان و دشت در اغلب روستاهای نکا و بهشهر و ساری یکی از زبان‌های رایج، زبان ترکی است. عده‌ای عقیده دارند که ترک‌های مینودشت توسط آقامحمدخان قاجار، از کالپوش صحرائی یموت به این منطقه کوچانده شده‌اند و علاوه بر مینودشت در نکا و بهشهر نیز اقامت دارند. (۳۸) $\frac{۱}{۳}$ جمعیت مهاجرین گنبد به‌ویژه مردم محله ترک‌آباد را ترک‌ها تشکیل می‌دهند. موج مهاجرت آذری‌ها به مازندران و گرگان و دشت به دوره رضاشاه برمی‌گردد. آنان به‌منظور استخدام در صنایع نساجی و کار در راه‌آهن به این منطقه مهاجرت نمودند و اغلب از آذربایجان شرقی، قزوین و همدان به این منطقه آمدند.

در بهشهر علاوه بر هزار خانوار آذری که در شهر و اطراف آن ساکن هستند، تعداد کثیری از قبایل صیدانلو، عمرانلو، کلبادی‌ها، مجریان و عسگری‌ها در دو دهستان پنج هزار و کلباد گلوگاه ساکن هستند.

آذری‌های مقیم ساری حدود پانصد خانوار هستند. این تعداد در قائم‌شهر بیش از هزار خانوار می‌باشند، که اغلب از آذری‌های همدان و قزوین هستند که برای کار در کارخانه‌های نساجی به این شهر مهاجرت کرده‌اند. تعداد ترک‌های ساکن بابلسر که اغلب در پورمحله، باغ فلاح و پشت امام‌زاده ابراهیم زندگی می‌کنند حدود ۳۰۰ خانوار می‌باشند.

در نور تعداد خانوارهای آذری حدود هزار خانوار می‌باشند که اغلب در شهر ساکن هستند و در اغلب مشاغل شهری مشغول به کارند. ترک‌های ساکن نوشهر نیز حدود هفتاد سال پیش از آذربایجان شرقی و غربی به این شهر مهاجرت کرده‌اند. زبان ترکی را با سلاست بیشتری تکلم می‌کنند حتی روحانی آنها در مراسم مذهبی مطالب را به زبان ترکی بیان می‌دارد.

جمعیت ترک‌ها در تنکابن حدود دو هزار و دویست خانوار است که اکثراً در شهر و شهرک اسلام‌آباد، رمضان خیل و کریم‌آباد ساکن هستند و علاوه بر تکلم به زبان ترکی، ازدواج‌هایشان نیز اغلب درون‌گروهی است.

لازم به یادآوری است که آذری‌ها و ترک‌های ساکن در منطقه مذکور، علاوه بر تکلم به زبان مادری، در مراودات خود هم فارسی و هم مازندرانی را به خوبی تکلم و از آن به‌عنوان ابزار ارتباطی استفاده می‌نمایند. لذا می‌توان این افراد را چندزبانه به حساب آورد که در تکلم با هم‌زبانان خود، اغلب زبان مادری و با همسایگان و همکاران خود مازنی را بکار می‌گیرند.

گُردها و لُرها و لک‌ها

سومین گروه قومی ساکن در منطقه، گُردها و لُرها و لک‌ها هستند که در ادوار گذشته به این منطقه کوچانده شده و یا مهاجرت کرده‌اند.

اولین گروه از گُردها، عبدالملکی‌ها هستند که از شیراز به شهریار منتقل شده‌اند و سپس توسط آقامحمدخان قاجار به نور و حدود ۱۵۰ سال پیش توسط میرزا آقاخان نوری در زاغمرز و نوذرآباد و میاندورود تا قره‌تپه و از مشرق تا قره‌طغان و از شمال تا دریای خزر ساکن شده‌اند. آقامحمدخان قاجار خواجه و ندها را نیز از اردلان و گروس به این منطقه کوچانده تا از تهران در مقابل هجوم سایر اقوام محافظت کنند و یا به علل خاصی این کار را انجام داده است که همانا از بین بردن هسته‌های بالقوه تهدید علیه حکومت خود است. زیرا بزرگان این اکراد اعتقاد دارند که از لشکر کریم‌خان بوده و از اطراف کرمانشاه به این منطقه تبعید شده‌اند. در روستای چهار قلعه (زاغمرز، امیرآباد، حسین‌آباد، قره‌تپه) بهشهر اغلب گُردها و لک‌ها ساکن هستند. گُردها در ساری اغلب از دو طایفه مدانلو و داودی‌ها تمرکز یافته و حدود ۱۵۰ خانوار آنان در روستاهای چهار ملاقه، خوشاب و لیمون زندگی می‌کنند و لُرها نیز در زید علیا و سفلی ساری ساکن هستند. اهالی روستای رینه آمل (لاریجان) گُردها هستند و بیشتر اهل تسنن می‌باشند. گُردها و لُرهای ساکن نور نیز که جمعیت آنان حدود هفتصد خانوار می‌باشد؛ صد سال پیش به این منطقه مهاجرت کرده‌اند و در روستاهای سرکاج و سلیاکنی به زندگی ادامه می‌دهند. در اغلب بخش‌های نوشهر مانند کلاردشت، زانوس و یستاق زبان گُردی رواج دارد. در تنکابن و اطراف آن نیز ردپایی از گُردها می‌توان یافت؛ به طوری که در روستاهای نارهج، بندرین، بخش گلیجان و قشلاق این قوم زندگی می‌کنند و زبان گُردی رایج است. (۳۹)

جوکی‌ها

جوکی‌ها از دیگر اقوام ساکن در خطه شمال ایران می‌باشند که راجع به اصل و نسب آنان اطلاع دقیقی در دست نیست ولی در اغلب مناطق، عامه مردم معتقدند که خاستگاه اصلی آنها شمال هندوستان می‌باشد که از زمان ساسانیان به این منطقه آورده شده‌اند. در نقاط مختلف مازندران و گلستان از آنها با اسامی گوناگونی از جمله غلبیربند، گُدار، کولی و فیوج یاد می‌شود. (۴۰)

بعضی دیگر عقیده دارند که با هجوم اعراب مسلمان به مازندران، اسلاف جوکی‌ها به اروپا مهاجرت کرده‌اند و با شروع جنگ‌های صلیبی، بخشی از آنان به مازندران و گرگان مراجعت می‌نمایند. عده‌ای دیگر عقیده دارند که شاهان صفوی این گروه را از هندوستان به ایران آورده‌اند. در حال حاضر آنان مسلمانند و اغلب به شغل‌های خدماتی و کشاورزی و تهیه آلات کشاورزی سنتی و آهنگری مشغولند و غالباً در بهشهر ساکن هستند. هم‌چنین در جوکی محله و روستای قرق ساری حدود پانصد خانوار از آنان ساکن هستند. در قائم‌شهر حدود دویست خانوار جوکی به انواع شغل‌های خدماتی مشغول می‌باشند. در جاده گنج‌افروز بابل نیز عده‌ای از جوکی‌ها زندگی می‌کنند.

در آمل نیز حدود پانصد خانوار در جاده قدیم بابل به امرار معاش می‌پردازند. در تنکابن نیز به فیوج شهرت دارند و به زندگی ادامه می‌دهند. البته گروهی معتقدند که اقوام توری، شلوژانی، وزیرانی نیز از جوکی‌ها هستند. این گروه قومی ابتدا به صورت غیرساکن زندگی می‌کردند و سپس به زندگی در حلی آبادها خو گرفته و کم‌کم یکجانشینی را به‌عنوان مشی غالب زندگی خود برگزیدند.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

سیستانی‌ها

از دهه ۱۳۳۰ ه. ش. به بعد، توسط خانواده‌های با نفوذ دربار شاه مانند عَلم‌ها به این منطقه آورده و در مزارع پنبه و سایر مشاغل کشاورزی به کار گرفته شدند و اغلب در گرگان و دشت زندگی می‌کنند. موج دوم سیستانی‌ها که به منطقه مهاجرت کرده‌اند مربوط به خشکسالی شدید سال‌های ۵۰-۱۳۴۹ ه. ش. می‌باشد که از سیستان و جنوب خراسان به این منطقه مهاجرت و به‌عنوان کارگر کشاورزی مشغول شدند. همان‌گونه که بلوچ‌ها به علت قرابت مذهبی جذب ترکمن‌ها شده‌اند، سیستانی‌ها نیز جذب گروه‌های شیعه مذهب شده‌اند.

عرب‌ها

در روستاهای فرح‌آباد مینودشت و در محله تپه چال زمین بهشهر و اطراف بابل زندگی می‌کنند. اغلب از معاودینی هستند که به علت اصالت ایرانی آنان، توسط رژیم عراق اخراج شده و رژیم پهلوی آنان را در نقاط مختلف ایران سکونت داده است.

گرجی‌ها

به نظر می‌رسد که از بازماندگان ۳۰ هزار گرجی و ارمنی هستند که توسط شاه عباس به مازندران کوچانده شدند و تعداد کمی از آنها (حدود ۱۵۰۰ خانوار) در گرجی محله بهشهر و روستایی به همین نام ساکن هستند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

البته از یک گزارش توصیفی نمی‌توان انتظار نتیجه‌گیری خاصی داشت ولی در یک جمع‌بندی نهایی به نظر می‌رسد که طبرستان (مازندران و گلستان) مینیاتوری کوچک از سرزمین ایران است که اقوام متعدّد با زبان‌ها، مذاهب و سرنوشت متفاوت در طول زمان، یک زندگی مسالمت‌جویانه را در کنار هم تجربه کرده‌اند و آن چیزی که عامل پیوند همگی آنها می‌باشد، هویت ایرانی است. آنان در اغلب عناصر فرهنگی یکسان و دارای خرده‌فرهنگ‌های متفاوت می‌باشند و با هم زندگی و تاریخ مشترکی را در سرزمین ایران رقم زده‌اند.

منابع و یادداشت‌ها:

- ۱- میرسید ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان مازندران، بی‌جا، انتشارات شرق، ۱۳۶۱، ص ۷.
- ۲- عباس شایان، مازندران جغرافیای تاریخی و اقتصادی، بی‌جا، چاپخانه موسوی، ۱۳۳۶، ص ۱۱.
- ۳- همان.
- ۴- ه. ل. رابینو، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳، ص ۱۷.
- ۵- عبدالحسین زرین‌کوب، علویان طبرستان، به کوشش ابوالفتح حکیمیان، تهران، الهام، ۱۳۴۸، ص ۳۴.
- ۶- همان.
- ۷- ه. ل. رابینو، همان، ص ۴.
- ۸- زرین‌کوب، همان، صفحه ۵.
- ۹- و. بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردارور، بی‌جا، طوس، ۱۳۵۸، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.
- ۱۰- مرعشی، همان، ص ۷.
- ۱۱- همان، ص ۸.
- ۱۲- همان، ص ۱۰.
- ۱۳- سازمان برنامه و بودجه، جهانگردی در استان مازندران، بی‌جا، بی‌تا، ص ۲۸.
- ۱۴- همان، ص ۲۸.
- ۱۵- مرعشی، همان، ص ۸.
- ۱۶- عسگری، همان، ص ۱۰۹.
- ۱۷- همان، ص ۱۱۸.
- ۱۸- همان، ص ۱۱۹.
- ۱۹- همان، ص ۱۲۱.
- ۲۰- عسگری، همان، ص ۱۳۰.

- ۲۱- همان، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.
- ۲۲- همان، صص ۱۴۴-۱۳۹.
- ۲۳- مرعشی، همان، ص ۲۵.
- ۲۴- شایان، همان، صفحه ۲۱۵.
- ۲۵- اسلامی، جغرافیای تاریخی ساری، بی جا، جرس، ۱۳۷۳، صص ۵۴ و ۵۵.
- ۲۶- عسگری، همان، ص ۱۶۹.
- ۲۷- اسلامی، همان، ص ۵۵.
- ۲۸- عسگری، همان، ص ۱۷۰.
- ۲۹- شایان، همان، ص ۱۶۵.
- ۳۰- اسلامی، همان، ص ۵۵.
- ۳۱- شایان، همان، همان صفحه.
- ۳۲- مرعشی همان، ص ۲۰. نیز ن. ک. به: وحید ریاحی، "مازندران"، "ایران چه می‌دائم؟" شماره ۱۶، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۳۶.
- ۳۳- شایان، همان، ص ۱۶۷. و ریاحی، همان، صفحه ۳۵.
- ۳۴- جهانگیری، بررسی تعداد و توزیع و گسترش گویش‌های رایج در استان مازندران، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، منتشر نشده، بی تا، صص ۳۷-۳۱.
- ۳۵- معینی، همان، ص ۲۲۲.
- ۳۶- برای اطلاعات بیشتر در این باره به منابع ذیل نیز مراجعه شود:
- ل. راینو، همان، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.
- جهانگیری، همان، صص ۷۵-۵۹.
- علی‌اصغر گناب، بررسی خصوصیات و الگوهای فضایی مهاجرتی در بخش مرکزی گنبدکاووس، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، ۱۳۷۳ (منتشر نشده)، صص ۲، ۳، ۴۴-۴۷، ۵۵-۷۲، ۲۴۳، ۲۴۹ و سایر صفحات.
- علی‌اصغر یوسفی‌نیا، لنگا، وزارت فرهنگ و هنر (شهرستان شهبور)، ۱۳۵۶، ص ۱۹.
- سیدعلی میرنیا، طوایف ترکمانان در دشت گرگان و خراسان، مشهد، اطلس، ۱۳۶۶، صص ۹۵ و ۹۶.

- اسماعیل مهجوری، تاریخ مازندران، ساری، ۱۳۴۵، ص ۳۱۴.
- مسیح ذبیحی، استرآبادنامه، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸، صص ۶۷-۳۵ و ۲۱۶.
- معینی، همان، صص ۲۱۳-۱۷۶، ۸۳ و ۸۴.
- مهدی کندی، نگاهی به روستاهای مازندران، بام، بی تا، صص ۵۱ و ۵۲.
- رحیم بردی و آنا مرادزاد، روابط بندرتارکمن و حوزه نفوذ آن، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده جغرافیا، پایان نامه کارشناسی ارشد (منتشر نشده)، ۱۳۷۳، صص ۸۳ و ۸۴.
- اسلامی، همان، ص ۴۴.
- طاهر بستان، بررسی وضع اقتصادی گرگان و دشت، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، پایان نامه کارشناسی ارشد (منتشر نشده)، ص ۵۲.
- احمد رضایی، پراکندگی اقوام در مازندران و گلستان، ساری، استانداری مازندران، دفتر امور اجتماعی (منتشر نشده)، ۱۳۷۴.
- ۳۷- آمارهای این بخش از مقاله اکثراً برآوردی و ناشی از کار تحقیقی است که توسط نگارنده در منطقه انجام شده است. برای اطلاعات بیشتر، به گزارش تحقیقی نگارنده مراجعه شود. (رضایی، پراکندگی اقوام در مازندران و گلستان) مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی
- به کار بردن کلمه ترک و آذری برای اقوام مورد نظر ناشی از منشأ مهاجرت اقوام است. بعضی ترک زبان‌های ایران مانند اقوام بومی مازندران و یا قشایبی‌ها و بعضی از اقوام دیگر آذری نمی‌باشند، بلکه خود را ترک می‌دانند.
- ۳۸- سیدحسن قلعه‌بندی، تاریخ و جغرافیای شهرستان بهشهر، ساری، بی تا، ۱۳۴۷.
- نیز ن.ک. به: جهانگیری، همان.
- ۳۹- همان، صص ۱۵-۶.
- ۴۰- یوسفی‌نیا، همان، صص ۷۷-۶۹.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی